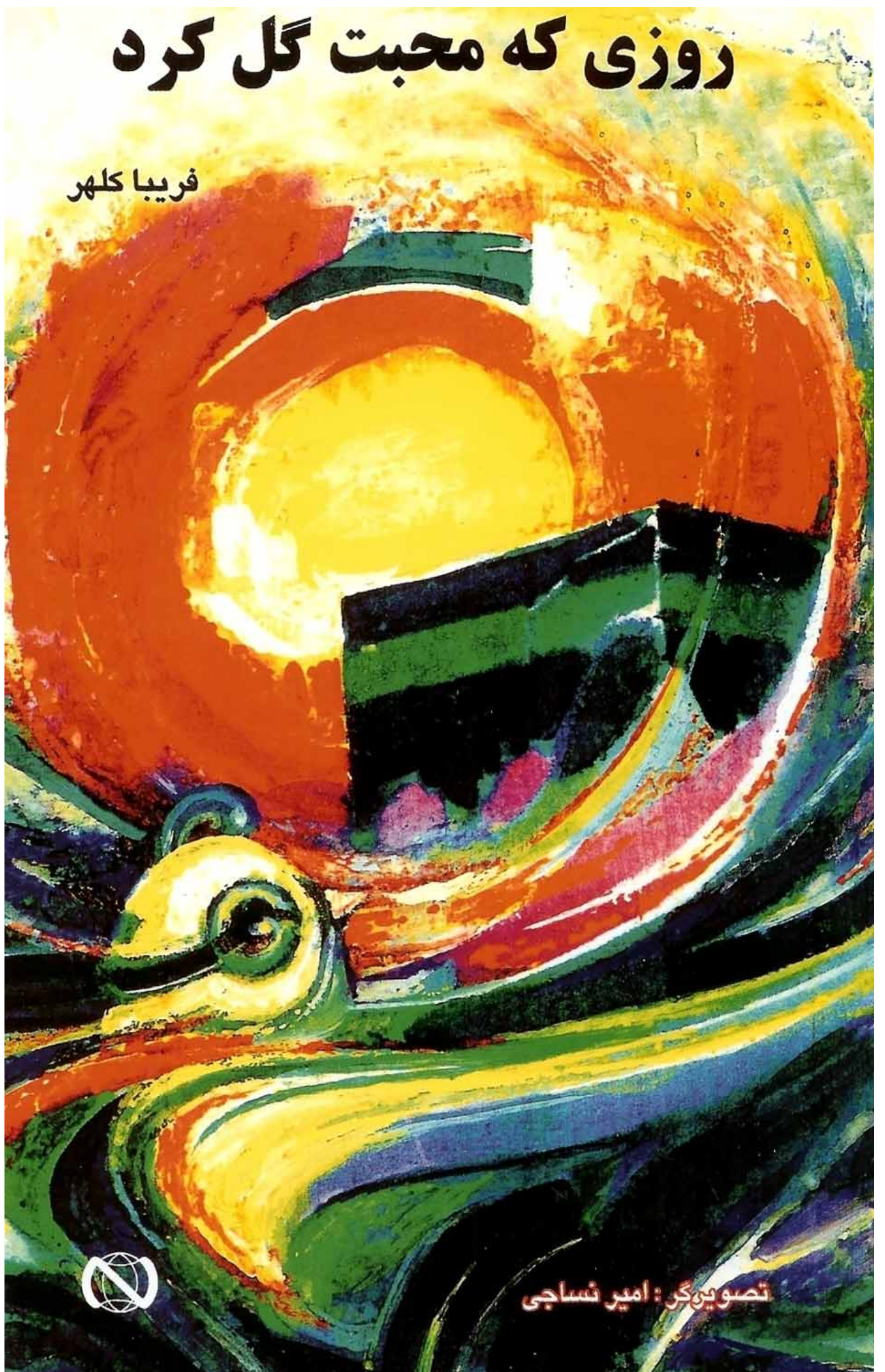


روزی که محبت گل کرد

فریبا کلهر



تصویرگر: امیر نساجی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی که محبت گل کرد

فریبا کلهر

تصویرگر:

امیر نساجی



انتشارات نبا

روزی که محبت گل کرد / نویسنده فریبا کلهر :

تصویرگر امیر نساجی - تهران : نیا ، ۱۳۷۶ .

ISBN : 964 - 9052 - 5 - 6 (۱۶ ص . مصور (رنگی))

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

گروه سنی : ج .

۱ . داستان های مذهبی . الف . کلهر ، فریبا . ب . نساجی ، امیر ، تصویرگر .

دا

۲۰۰

کتابخانه ملی ایران

۲۱۹۱ - ۷۶ م

روزی که محبت گل کرد

مؤلف : فریبا کلهر / تصویرگر : امیر نساجی / حروفچینی : انتشارات نیا

لیتوگرافی : نیا اسکرین / چاپ و صحافی : رامین

چاپ اول : ۱۳۷۶ / چاپ دوم : ۱۳۷۸ / چاپ سوم : ۱۳۸۲

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه / قیمت : ۳۵۰۰ ریال / کد کتاب : ۱۱ / ۴۹ / ج

ناشر : انتشارات نیا / تهران ، فاطمی غربی ، سیندخت شمالی ، پلاک ۳۱

فاکس : ۶۹۴۴۰۰۲

تلفن : ۸ - ۶۴۲۱۱۰۷

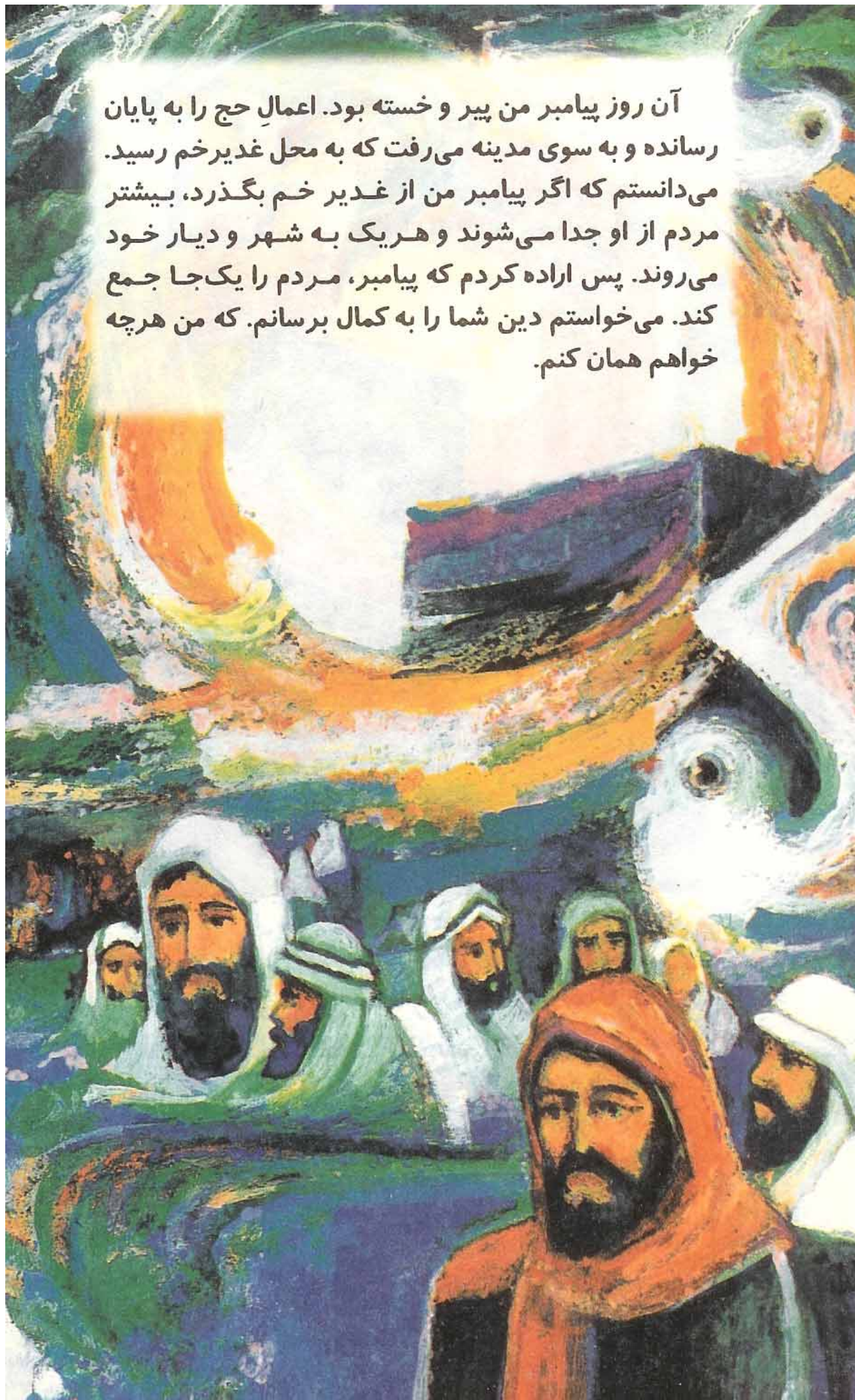
ISBN : 964 - 9052 - 5 - 6

شابک : ۹۶۴ - ۹۰۵۲ - ۵ - ۶



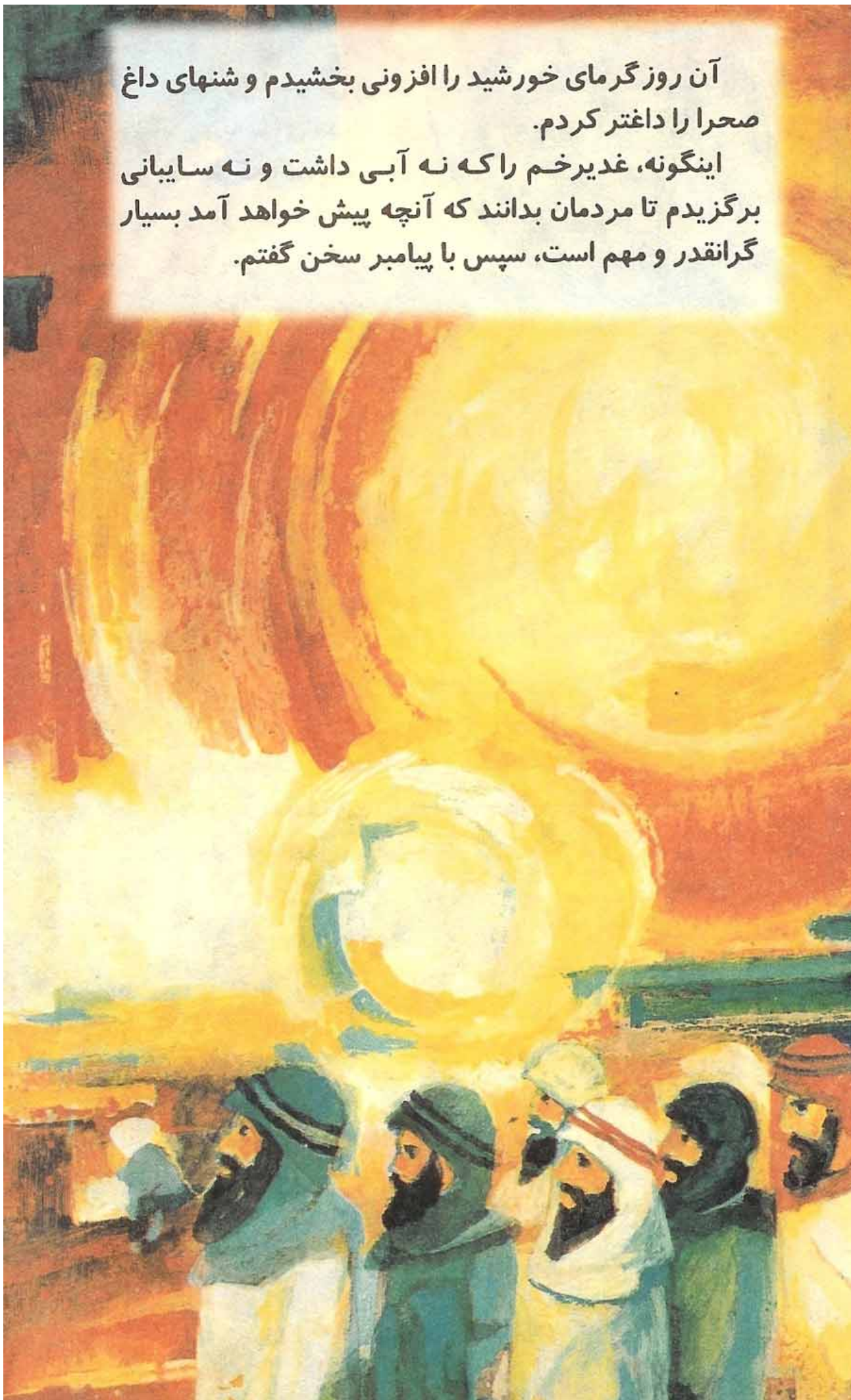
امروز دین شما را به کمال رساندم
و نعمت خود را بر شما تمام کردم.

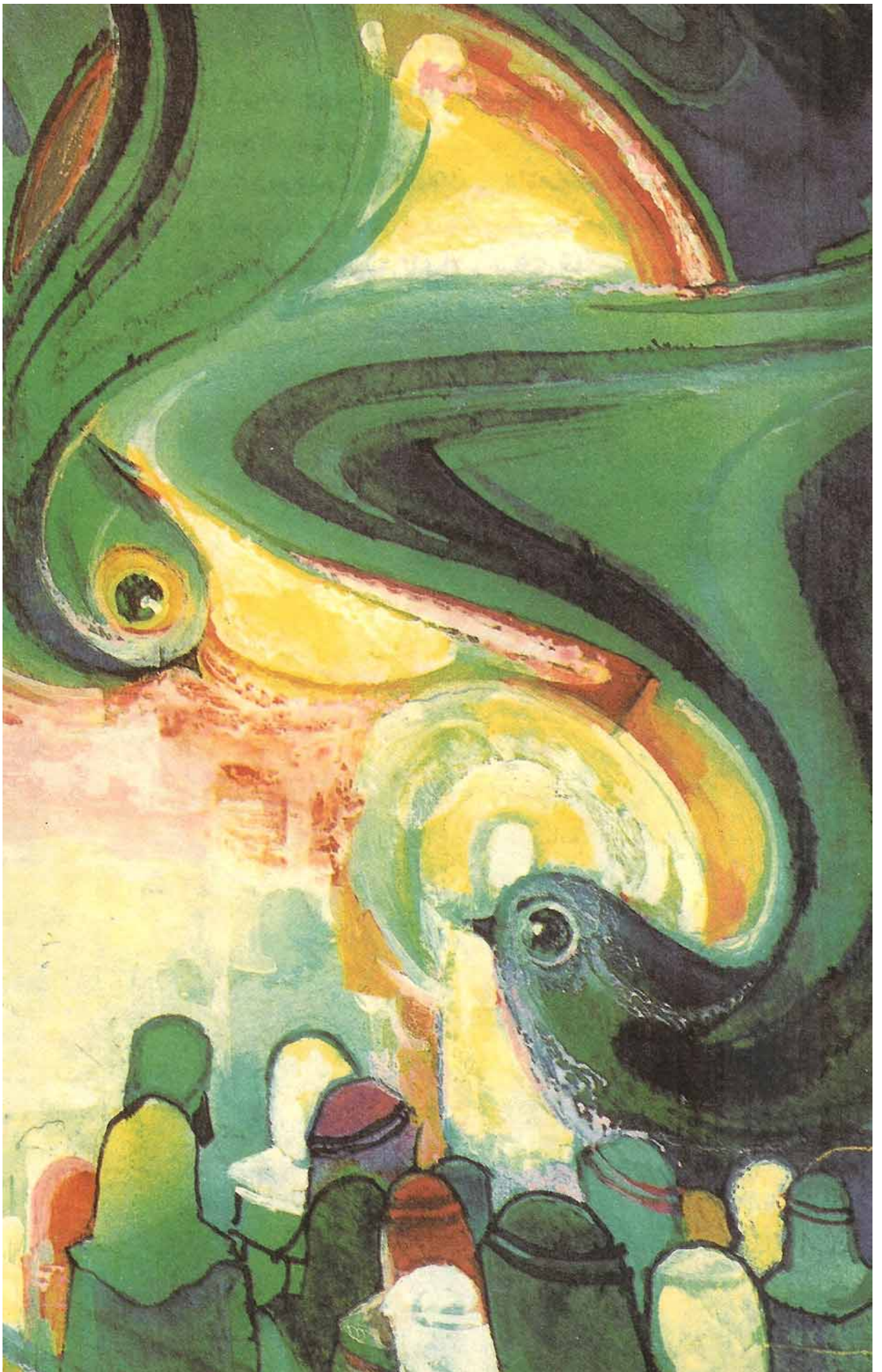
آن روز پیامبر من پیر و خسته بود. اعمال حج را به پایان رسانده و به سوی مدینه می‌رفت که به محل غدیر خم رسید. می‌دانستم که اگر پیامبر من از غدیر خم بگذرد، بیشتر مردم از او جدا می‌شوند و هریک به شهر و دیار خود می‌روند. پس اراده کردم که پیامبر، مردم را یکجا جمع کند. می‌خواستم دین شما را به کمال برسانم. که من هرچه خواهم همان کنم.

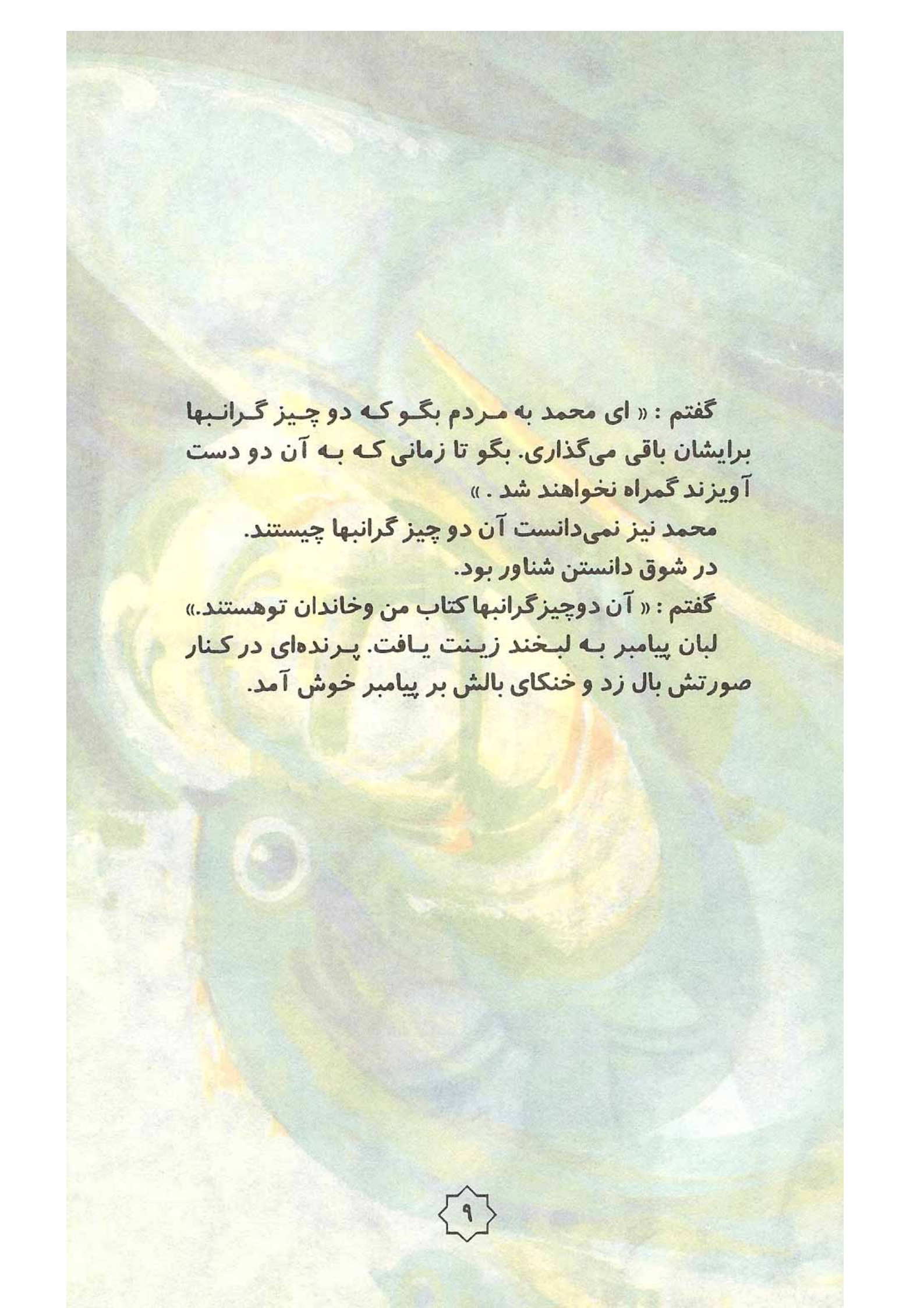


آن روز گرمای خورشید را افزونی بخشیدم و شنهای داغ
صحرا را داغتر کردم.

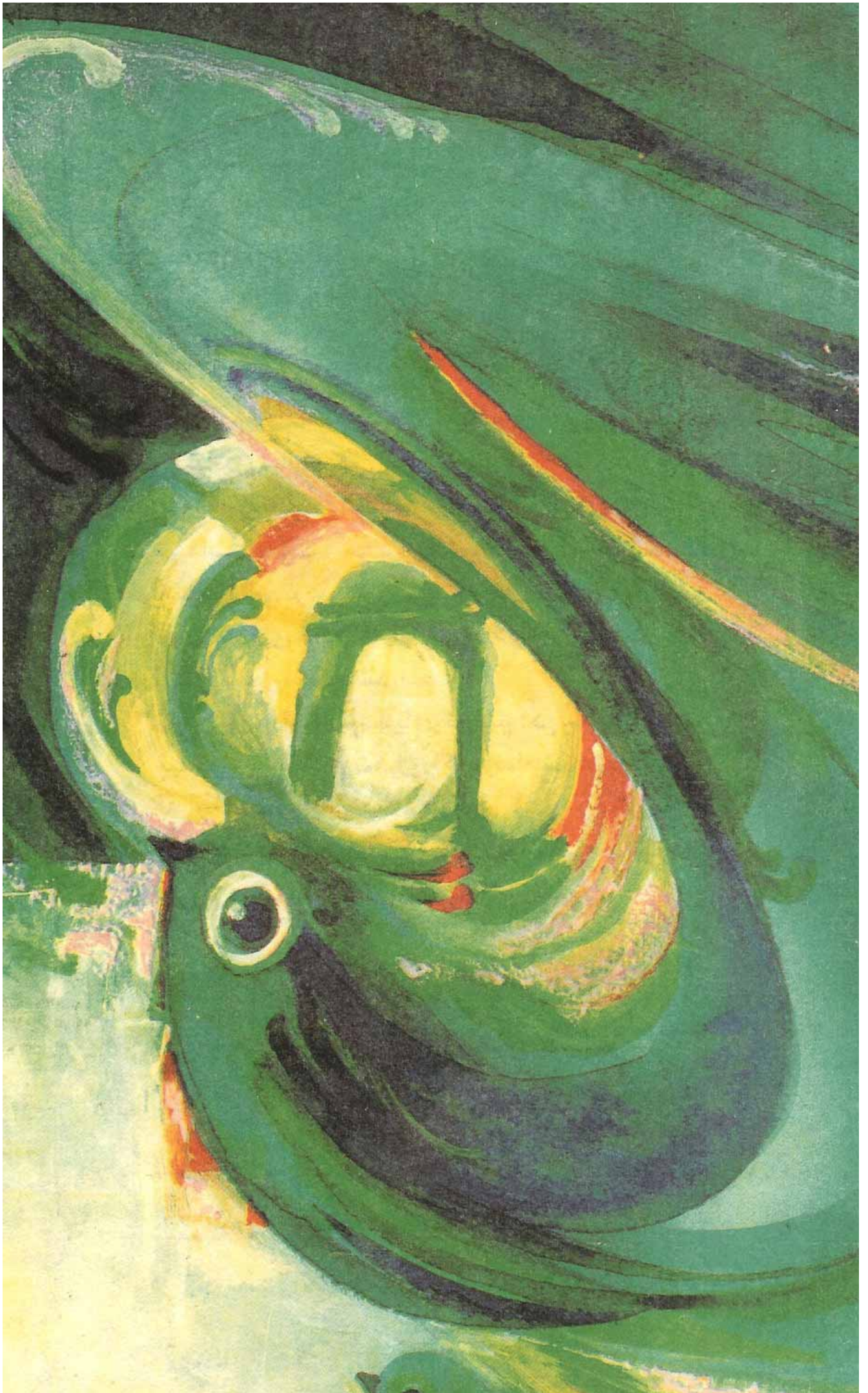
اینگونه، غدیرخم را که نه آبی داشت و نه سایبانی
برگزیدم تا مردمان بدانند که آنچه پیش خواهد آمد بسیار
گرانقدر و مهم است، سپس با پیامبر سخن گفتم.





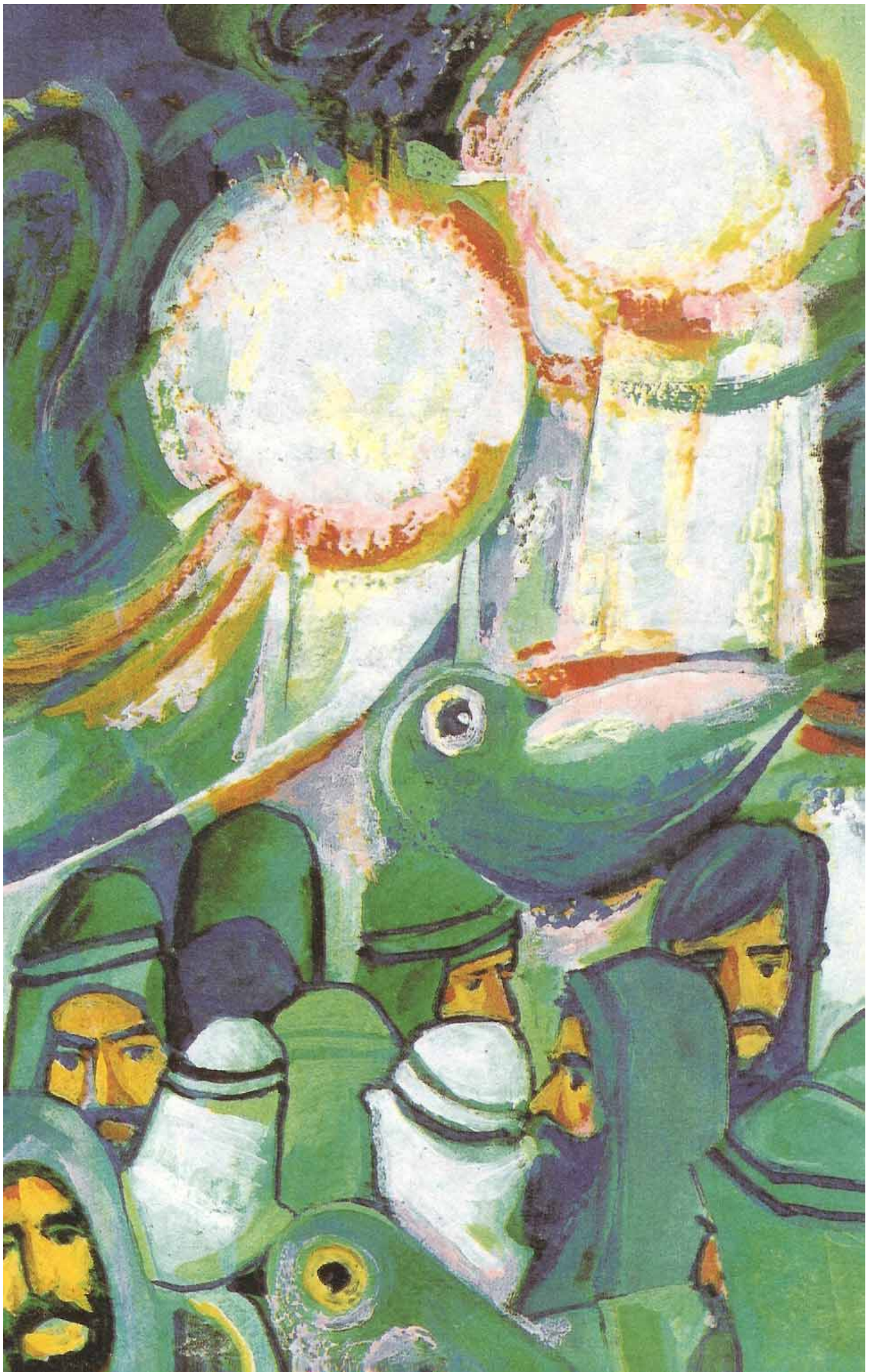


گفتم : « ای محمد به مردم بگو که دو چیز گرانبها
برایشان باقی می‌گذاری. بگو تا زمانی که به آن دو دست
آویزند گمراه نخواهند شد . »
محمد نیز نمی‌دانست آن دو چیز گرانبها چیستند.
در شوق دانستن شناور بود.
گفتم : « آن دو چیز گرانبها کتاب من و خاندان تو هستند.»
لبان پیامبر به لبخند زینت یافت. پرنده‌ای در کنار
صورتش بال زد و خنکای بالش بر پیامبر خوش آمد.



گفتم : « ای محمد پیامی دارم. برخیز ، برای مردم سخن بگو و پیامم را بازگو کن. » و پیامم را به او الهام کردم. پیامبر شگفتزده بر جای ایستاد. بعد از مدتی گفت : « خداوند می‌داند که گروهی با پیامت مخالفت خواهند کرد. می‌ترسم که از شربدخواهان در امان نباشم. » او را دلداری دادم که از شربدخواهان در امان خواهد بود. دل پیامبر محکم شد.

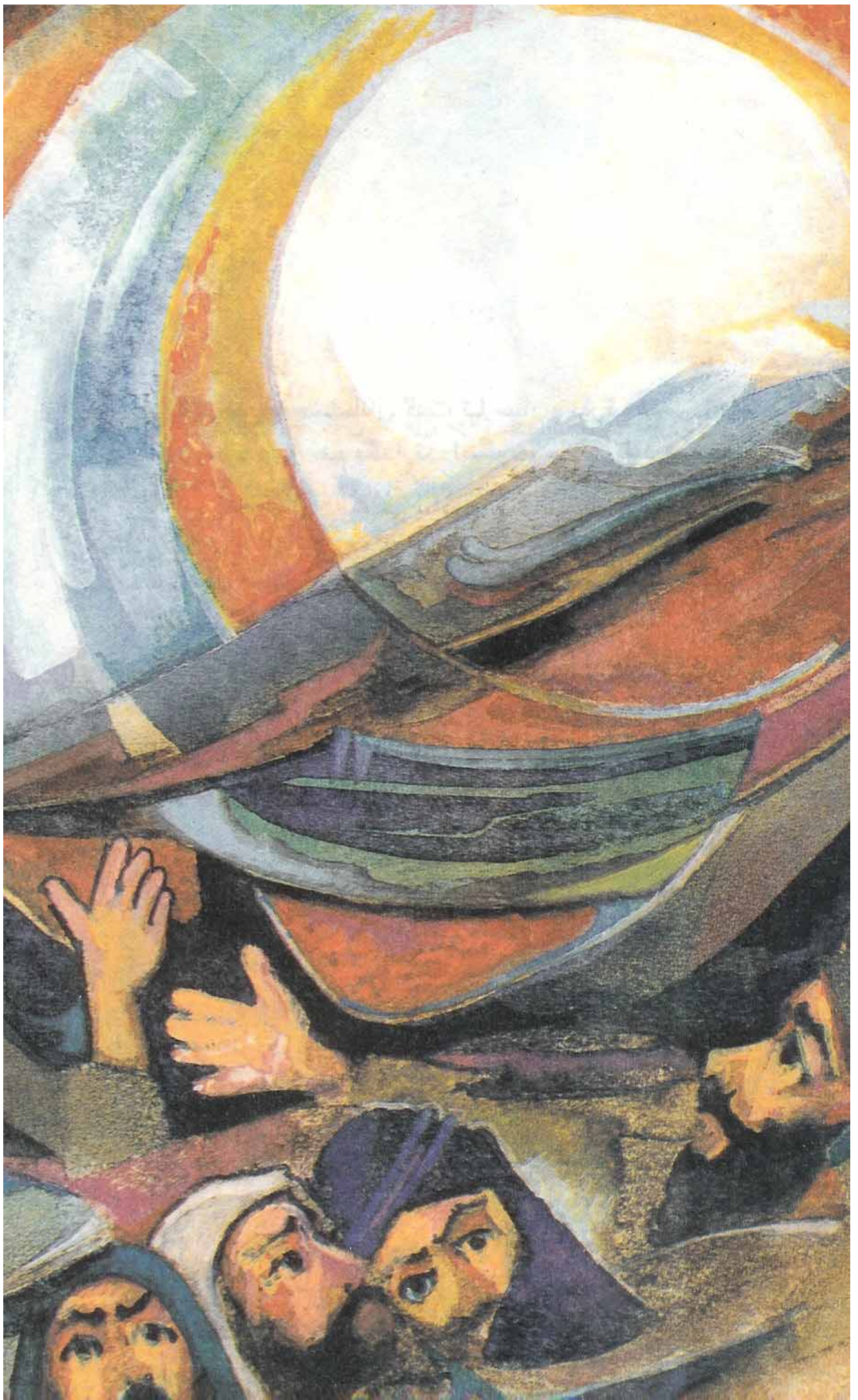
دیگر بار به او گفتم : « یاور تو منم ؛ دوست شایستگان. » پیامبر من پشتگرم شد. زیرا که او صاحب بصیرت بود. به او گفتم : « یا محمد ، هر کس طعم مرگ را می‌چشد. امروز باید دین مردمان را به کمال برسانم. » پیامبر دانست مرگش نزدیک است. چهره‌اش روشن شد.



پیامبر من به مسلمانان گفت تا ساز و برگ شترها را گردآورند و روی هم بگذارند. اینگونه، مکانی بلند فراهم آمد.

پیامبر از جهاز شترها (ساز و برگ) بالا رفت و از آنجا به هزاران مسلمان از حج بازگشته نگریست. در میان مسلمانان، علی را جستجو کرد. علی میان مردم ایستاده و به پیامبر نگاه می‌کرد. در یک لحظه نگاه علی و پیامبر من به هم آمیخت. دین من در نگاه آنان گل کرد. مردمان ردّ نگاه پیامبر را دنبال کردند و به علی رسیدند. قلب پیامبر همچون دروازه‌ای به سوی علی گشوده شد. پیامبر من گفت: «یا علی، نزد من بیا.»

علی راه گشود، نزد پیامبر رفت و جانب راست او ایستاد. اینک دو یار... یکی شهر علم و دیگری در آن... به فرمان من، محمد دست علی را در دست گرفت و بالا برد. چندان که زیر بغل علی پیدا شد. مردمان را متوجه سفیدی زیر بغل علی کردم تا بعد از این، جانشینی او را انکار نکنند و بدانند که در چنین روزی دست علی برای جانشینی بالا برده شد. آخر در آن روز می‌خواستم دین شما را به کمال برسانم. بعد، خواسته‌ام را بر زبان محمد جاری ساختم.



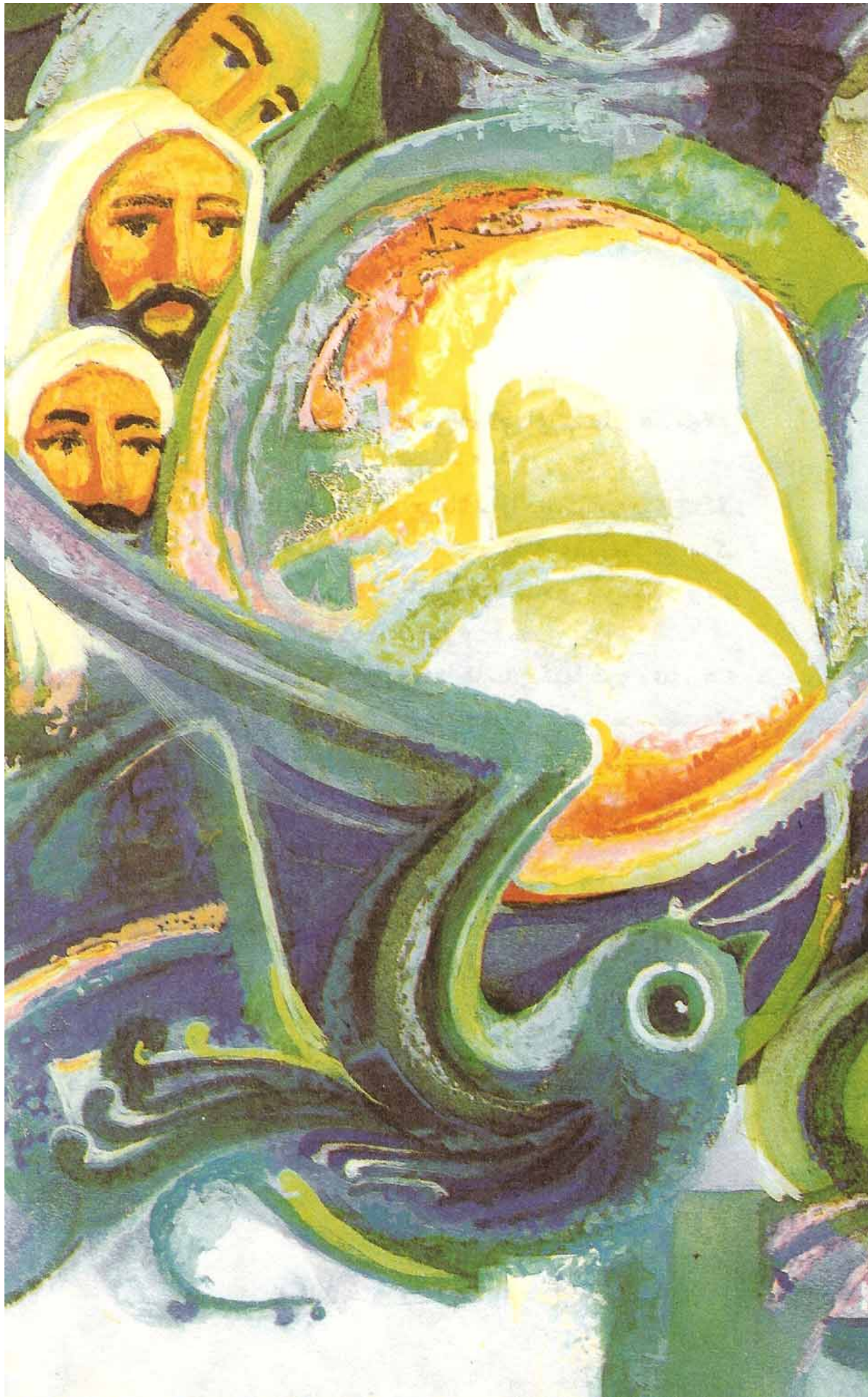
محمد گفت: «هرکس که من مولای اویم، علی هم مولای

اوست.»

گروهی که خیال جانشینی پیامبر را در سر می‌پروراندند، از شدت خشم دندان برجگر فشردند. گروهی نیز بر خاک داغ صحرا چنگ زدند. از گروهی شادی پرکشید و بر گروهی گل‌های سپید شادمانی فرود آمد.

و من شنوا و بینایم. پس ای در تاریکیها فرو رفته، چه کسی بیشتر از علی در رفتار و گفتار به پیامبر من شبیه‌تر است. همو سزاوار جانشینی پیامبر و ولایت است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا می‌دانید که نباید به خدا و پیامبرش خیانت کنید.

کسانی که در دل، ولایت علی را نپذیرفتند به پیامبر خیانت کردند. پس تقوا و شجاعت علی را به یادشان آوردم. اینگونه پاک را از ناپاک باز نمایاندم تا در روز موعود به خاطر انکارشان عذاب مرا بچشند.



پیامبر همان گونه که دست علی را بالا گرفته بود رو به آسمان، رو به من کرد و گفت: « خداوند اهرکه با علی دوست است، با او دوست باش و هرکه با علی دشمن است با او دشمن باش. »

گفتم: « من هرکه را خواهم گمراه کنم و هر که را خواهم به راه راست هدایت کنم. » مردم دعای پیامبر را شنیدند. هیچ کس سخنی نگفت. اما من به راز قلبها آگاه و دانایم. آن روز، پیامبر من به علی فرمان داد در کنارش بنشیند و او که دو یار در کنار هم نشستند. یکی بی‌تاب و پراندیشه. دیگر پر از زخم و ناله.

پیامبر به مسلمانان گفت تا یک یک پیش آیند و مقام علی را به او تبریک گویند. در این زمان فرشتگان نیز گروه گروه بر علی فرود می‌آمدند و به او تبریک می‌گفتند. و این فرمان من به فرشتگان بود.

خود را بیازمایید :

- ۱- خداوند در چه محلی دین خودش را کامل کرد؟
- ۲- با چه کاری دین خدا کامل شد؟
- ۳- انتخاب حضرت علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب که بود؟
- ۴- دو چیز گرانبهائی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم گذاشتند چه بود؟
- ۵- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خواست خداوند در معرفی علی علیه السلام چه فرمودند؟



انتشارات نبا

فربان دكتور فاطمي غربى ، ابتداى سيندفت شمالى ، پلاک ۳۱ ، طبقه سوم

فاکس : ۶۹۴۴۰۰۲

تلفن : ۸-۷-۶۴۲۱۱۰۷

E-MAIL:NABA @SABZNET.COM